

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه الزهراء (س)

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناس ارشد
رشته: الهیات و معارف اسلامی / گرایش: فلسفه و کلام اسلامی

عنوان

مقایسه‌ی دیدگاه فخر رازی و ملا صدرا درباره‌ی تکون قوای نفس ناطقه

استاد راهنما

دکتر زهره توازیانی

استاد مشاور

دکتر اعلا تورانی

دانشجو

ماهرخ سادات پورهاشم

اسفند ۱۳۹۱

کلیه‌ی دستاوردهای این تحقیق متعلق به

دانشگاه الزهرا (س) است.

چکیده

نظر به اهمیتی که بحث نفس در فلسفه داشته و دارد، فیلسوفان بسیاری در طول تاریخ تفکر بشری بخشی از هم خود را مصروف آن داشته‌اند. در میان مسلمانان نیز عموم حکما از اهمیت آن غافل نبوده‌اند حتی متکلمین مسلمان هم به ضرورت طرح آن جهت دفاع از آموزه‌های دینی اذعان داشته‌اند. علاوه بر این مسئله‌ی نفس به گونه‌ای حوزه‌های دیگر، نظیر زیست‌شناسی و روانشناسی را هم از خود متأثر نموده است. این حوزه‌ها که حوزه‌های تجربی هستند بیشتر از آنکه بخواهند در حقیقت و بیان ماهیت نفس سخن بگویند در جستجوی تبیین افعالی هستند که مستند به وجود نفس است. اما فلاسفه و متکلمین در تلاش برای بیان ماهیت و حقیقت نفس و نحوه‌ی تکون آن به بحث پرداخته‌اند. و نتیجتاً آن را جوهر مجردی یافته‌اند که در مقام فعل از قوا و آلاتی بهره می‌برد. و ما در این رساله سعی نموده‌ایم تا تلاش دو اندیشمند مسلمان، که یکی حکیم پرآوازه و دیگری متکلم نامداری است، را در تبیین این مسئله به تصویر کشید و در ضمن آن نشان دهیم که چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میانشان وجود دارد. حاصل این تحقیق نشان می‌دهد که ملاصدرا در باب نفس و قوای آن مطالب بیشتری را نسبت به فخر رازی ارائه نموده است و نیز پاره‌ای از مباحث وجود دارند که اغلب فخر رازی آنها را به دلایل تجربی اسناد داده است که از مجموع این نظریات می‌توان به دلایل ضعف یا قوت بیانات هر یک از آنها و نیز به چگونگی پیدایش و ارتباط نفس و بدن از آغاز تا رسیدن به سر منزل مقصود پی برد.

کلید واژه: فخر رازی، ملاصدرا، پیدایش بدن، تکون نفس و قوای آن، اوصاف نفس

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه.....
۳	الف) پرسش و پژوهش.....
۳	ب) پرسش‌های پژوهش (پرسش‌های فرعی).....
۳	ج) فرضیات پژوهش.....
۴	د) اهداف پژوهش و ضرورت آن.....
۴	هـ) پیشینه‌ی پژوهش.....
۶	۱- فصل اول: کلیات.....
۷	۱-۱- تعریف نفس.....
۷	۱-۱-۱- نفس از نظر افلاطون.....
۸	۱-۱-۲- نفس از نظر ارسطو.....
۸	۱-۱-۳- نفس از نظر ابن‌سینا.....
۸	۱-۱-۴- نفس از نظر سهروردی.....
۹	۲-۱- شکل‌گیری نفس و تعلق آن به بدن.....
۱۰	۳-۱- قوای نفس.....
۱۰	۳-۱-۱- قوای نفس از نگاه ارسطو.....
۱۱	۳-۱-۲- قوای نفس از دیدگاه مشائیان.....

- ۴-۱- ویژگی‌های نفس ۱۲
- ۴-۱-۱- جوهریت نفس ۱۲
- ۴-۱-۲- تجرد نفس ۱۴
- ۴-۱-۳- حدوث نفس ۱۵
- ۴-۱-۴- اختصاص نفس واحد برای هر بدن ۱۶
- ۴-۱-۵- تناسخ ۱۶
- ۴-۱-۶- بقای نفس ۱۷
- ۴-۱-۷- مقامات نفس ۱۸
- ۲- فصل دوم: دیدگاه فخررازی درباره‌ی نفس ناطقه و تکون قوای آن ۱۹**
- ۲-۱- نفس ۲۰
- ۲-۱-۱- تعریف نفس و اقسام آن ۲۰
- ۲-۲- تکون نفس و قوای آن ۲۲
- ۲-۲-۱- شکل‌گیری نفس در رحم مادر ۲۳
- ۲-۲-۲- نفس نباتی و قوای آن ۲۴
- ۲-۲-۳- نفس حیوانی و قوای آن ۲۶
- ۲-۲-۴- نفس انسانی و قوای آن ۳۲
- ۲-۲-۵- اختلاف قوا ۳۴
- ۲-۳- علت نفس ناطقه و استدلال بر آن ۳۵
- ۲-۴- ویژگی‌های نفس ناطقه ۳۶
- ۲-۴-۱- جوهریت نفس و ادله‌ی اثبات آن ۳۶
- ۲-۴-۲- عدم مزاج بودن نفس و دلایل آن ۳۷
- ۲-۴-۳- وحدت نفس و استدلال بر وجود آن ۴۰
- ۲-۴-۴- نفس واحد داشتن هر بدن ۴۴
- ۲-۴-۵- استدلال بر تجرد نفس ۴۵

۴۷۶-۴-۲ حدود نفس
۴۹۷-۴-۲ نحوه‌ی تعلق نفس به بدن و مراحل آن
۵۳۸-۴-۲ تناسخ و دلایل بطلان آن
۵۴۹-۴-۲ نشئات نفس
۵۵۱۰-۴-۲ بقای نفس و ادله‌ی اثبات آن
۵۷	فصل سوم: دیدگاه ملاصدرا درباره‌ی نفس ناطقه و قوای آن در مقایسه با آراء فخررازی
۵۸۱-۳-۱ نفس
۵۸۱-۱-۳-۱ تعریف نفس
۶۱۲-۳-۲ تکون نفس و قوای آن
۶۲۱-۲-۳-۱ شکل‌گیری نفس در رحم مادر
۶۴۲-۲-۳-۲ نفس نباتی و قوای آن
۶۶۳-۲-۳-۳ نفس حیوانی و قوای آن
۷۰۴-۲-۳-۴ نفس انسانی و قوای آن
۷۷۵-۲-۳-۵ اختلاف قوا
۷۷۶-۲-۳-۶ اتحاد نفس با قوایش
۷۸۷-۲-۳-۷ اتحاد نفس با بدن
۷۹۳-۳-۳ علت نفس ناطقه
۸۰۴-۳-۴ ویژگی‌های نفس
۸۰۱-۴-۳-۱ جوهریت نفس
۸۱۲-۴-۳-۲ عدم مزاج بودن نفس
۸۴۳-۴-۳ حدود نفس
۸۶۴-۴-۳ نحوه‌ی تعلق نفس به بدن و مراحل آن
۹۰نتیجه
۹۱	فهرست منابع

مقدمه

فلسفه از اندیشه کردن انسان برمی‌آید و درواقع همان اندیشیدن است پس فلسفه دانشی است که با اندیشیدن در احوال و اوضاع اشیاء و موجودات در پی دست یافتن به حقایق آنها است. و نیز این علم می‌تواند وسیله‌ای باشد برای رسیدن انسان به غایت و هدف اصلیش که همانا نیل به کمال و تجربه می‌باشد.

از جمله موضوعاتی که در علوم مختلف و نیز فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد انسان و جنبه‌های مختلف اوست و کمتر متفکر و فیلسوفانی را می‌توان یافت که به گونه‌ای به شناسایی و مطالعه‌ی انسانی نپرداخته باشد. در این زمینه سؤالات متعددی مطرح شده است، اینکه آیا انسان صرفاً جنبه‌ی مادی دارد یا می‌توان از زوایای دیگر نیز به او نگریست و دیگر آنکه انسان کامل کیست و چگونه انسان می‌تواند با زندگی در این عالم مادی، مراحل کمال را طی نماید. در پاسخ به این سؤالات می‌توان چنین ادعان داشت که انسان، معنایی فراتر از این بدن ظاهری و محسوس است. در حقیقت، انسان ترکیبی از جسم و نفس می‌باشد و نفس تا زمانی که در این عالم به سر می‌برد قائم به بدن است و به آن تعلق دارد و از آن بی‌نیاز نمی‌باشد. درواقع

کمال و حقیقت انسان، همان نفس است و بدن وسیله‌ای برای تکامل و بدست آوردن کمالات است و وقتی انسان به کمال خود می‌رسد در اشیاء تصرف می‌نماید و این، هنگامی است که از خود فانی شده، و در حق باقی گشته است.

بنابراین انسان خلیفه و جانشین خدا و اشرف مخلوقات عالم امکان و آیینی تمام نمای وجود خداوند می‌باشد. در نتیجه حقیقت انسان، نفسی مجرد از ماده و زمان و مکان و وضع و جهان جسمانی است که به واسطه‌ی تجرد و بی‌نیازی‌اش از بدن و قوای آن، باقی و دائمی و ابدی می‌باشد و با مرگ هرگز از بین نمی‌رود.

پس نفس از مباحث اساسی تمام نحله‌های فکری و فلسفی محسوب می‌گردد و در طول تاریخ نیز هریک از جریان‌ها درصدد پاسخگویی به سؤالات مربوط به آن بوده و هستند ما نیز بر آن شدیم تا این موضوع را از دیدگاه دو تن از اندیشمندان که هر دو فیلسوف می‌باشند مطرح نماییم. یکی از آنها ملاصدرا و دیگری فخررازی می‌باشد و علت انتخابشان در این پژوهش یکی به جهت آن است که ملاصدرا در تمام علوم متعارف زمان خود به ویژه در فلسفه و کلام و عرفان مهارت داشته و آثار فلسفی متفکران و فیلسوفان مختلفی را مورد بررسی قرار داده و موارد ضعف و مسائل مبهم آنها را باز شناخته است و او با نوآوری‌هایش، توانسته آراء جدیدی را ابراز نماید و از جمله مباحثی که بسیار مفصل به آن پرداخته مسأله‌ی نفس می‌باشد و او تمام جهات و حیثیات مختلف نفس را مورد بررسی قرار داده است اما فیلسوف بعدی فخررازی است که او نیز حکیمی عالم و متکلم می‌باشد که اندیشه و بیانی واضح داشته و در بحث و جدل و مناظره، بسیار چیره‌دست بوده و در فلسفه و کلام و منطق و علوم طبیعی و علم‌النفس و سایر علوم از تبحر خاصی برخوردار بوده است و به واسطه‌ی تشکیلاتش شهرت فزونی داشته و بخش اعظمی از تاریخ فلسفه و کلام را از خود متأثر ساخته است. از جمله تأثیر وی بر شخص ملاصدرا کاملاً مشهود است.

در نتیجه پس از بررسی آثار این دو فیلسوف و یافتن نقاط قوت و ضعف و وجود شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که میانشان در خصوص نفس، معلوم است تصمیم گرفتیم که در این پژوهش به آثار این دو حکیم بپردازیم و یافته‌ها و نتایجی که در زمینه‌ی نفس و خصوصیات آن ابراز داشته‌اند را مورد نقد و بررسی و مقایسه قرار دهیم تا بتوانیم به تعریفی جامع از نفس و ویژگی‌هایش که حاصل تلفیق این دو نظریه می‌باشد دست یابیم.

الف) پرسش و پژوهش

فخر رازی و ملاصدار چه دیدگاهی درباره‌ی تکون قوای نفس ناطقه دارند؟

ب) پرسش‌های پژوهش (پرسش‌های فرعی)

- ۱- فخر رازی چه قوایی برای نفس ناطقه قائل است؟
- ۲- ملاصدرا قوای نفس ناطقه را چه می‌داند؟
- ۳- وجوه شباهت یا تفاوت دیدگاه فخر رازی و ملاصدرا در باب تکون قوای نفس ناطقه کدامند؟

ج) فرضیات پژوهش

- ۱- فخر رازی برای نفس ناطقه‌ی انسانی قائل به دو قوه‌ی عملی و نظری می‌باشد از نظر او قوای نظری، نفس را مستعد قبول و دریافت صورت‌های کلی و مجرد می‌کند و قوای عملی، نفس را مستعد تدبیر بدن و انجام امور مورد نیاز آن می‌نماید.
- ۲- ملاصدرا هم برای نفس انسانی قائل به دو قوه‌ی عملی و نظری است. از دیدگاه او عقل نظری، کلیه‌ی تصورات و تصدیقات را درک می‌کند و حق را از باطل در آنچه که تعقل کرده متمایز می‌کند. عقل عملی قدرت بر درک و ایجاد اعمال و صنایع مختص به انسان را دارد و می‌تواند حسن یا قبح را در اعمال تشخیص داده و به خوبی یا بدی آن معتقد شود.

۳- ملاصدرا قائل به وحدت نفس با قوا بوده (النفس فی وحدتها کل القوی)، مبنای حدوث آنها را جسمانی دانسته (جسمانیه الحدوث) و قائل است که در تداوم حرکت جوهری نهایتاً نفس به مجرد کامل می‌رسد. اما فخررازی به تفکیک نفس از قوا معتقد بوده و به جسمانیه الحدوث بودن آنها باور نداشته بلکه نفس را از ابتدا مجرد می‌دانسته که در همراهی با بدن چند صباحی را طی کرده و سرانجام به عالم مجرد خویش بازمی‌گردد.

د) اهداف پژوهش و ضرورت آن

در فلسفه و کلام اسلامی، عقیده بر این است که انسان افزون بر بدن دارای نفس است. اما در اینکه ماهیت نفس چیست، چگونه دارای قوا می‌شود، و وظایف هر یک از قوا در رابطه با آن چه می‌باشد، اختلافاتی میان فیلسوفان و متکلمان وجود دارد. و موضوع نفس از مباحثی است که از دیرباز اندیشمندان را به تفکر برانگیخته و سئوالات زیادی را به همراه داشته است. در این پایان‌نامه سعی بر آن است تا دیدگاه دو اندیشمند مسلمان که یکی فیلسوف و دیگری متکلم نامداری است (ملاصدرا و فخر رازی) را در مورد قوای نفس ناطقه بیان نموده و به مقایسه‌ی آنها پرداخته تا بدین وسیله ضمن ارائه‌ی تفسیر واضح‌تری از نفس و قوای آن و همچنین تکون آنها به بعضی از سئوالات احتمالی پاسخ مناسب داده شود.

ه) پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی نفس پژوهش‌های زیادی انجام شده است. در رابطه با عنوان مورد بحث دو پایان‌نامه را می‌توان ذکر کرد:

۱- تجلی، مجتبی، «نفس در ارسطو با نگاهی به نفس ناطقه در ملاصدرا»، دانشگاه

بین‌المللی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴، به راهنمایی استاد عبدالرزاق حسامی‌فر.

۲- سمنانی، سمانه، «بررسی انتقادی ادله‌ی تجرد و جوهریت نفس ناطقه در حکمت متعالیه با توجه به پیشینه‌ی آن»، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۸، به راهنمایی استاد سیدصدرالدین طاهری.

در این پایان‌نامه‌ها به تعریف نفس و مراتب آن و حدوث و تجرد و جاودانگی نفس و معاد و حشر و نشر اخلاقی آن پرداخته‌اند. به طور کلی می‌توان بیان داشت که پژوهش و تحقیقی که اینجانب در پی آن هستم با مسائل و مباحثی که تاکنون درباره‌ی نفس مطرح شده متفاوت می‌باشد و سعی نگارنده در این پایان‌نامه بر آن است تا اختصاصاً درباره‌ی تکون قوای نفس ناطقه بحث شود که متفاوت از پایان‌نامه‌های مذکور است.

۱- فصل اول

کلیات

۱-۱- تعریف نفس

نفس در لغت به معنای تن، جسد، کالبد، شخص انسان و ذات به کار رفته است.^۱ همانطور که می‌دانیم نفس یکی از اقسام جوهر می‌باشد و حکما در تعریف آن بیان نموده‌اند که: نفس کمال اول برای جسم طبیعی است که آلات گوناگونی دارد و زنده است.^۲

۱-۱-۱- نفس از نظر افلاطون

افلاطون در تعریف نفس بیان می‌کند که نفس، جسم نیست بلکه جوهری بسیط است و محرک بدن می‌باشد.^۳

۱ - معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ یازدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۴۷۷۳.

۲ - علامه حلی، جمال‌الدین، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق و تعلیق حسن‌زاده‌ی آملی، چاپ نهم، نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۲هـ.ق، ص ۲۷۴.

۳ - صلیبا، جمیل و صانعی دره بیدی، منوچهر، فرهنگ فلسفی، چاپ اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۳۷.

۱-۱-۲- نفس از نظر ارسطو

ارسطو نخستین فیلسوفی است که با شیوه‌ای منطقی و علمی به مباحث علم‌النفس پرداخته است وی نفس را تنها با توجه به نسبت آن با بدن بررسی می‌کرد و در تعبیری آن را صورت بدن می‌شمارد و نیز او اولین فیلسوفی می‌باشد که از نفس، تعریفی واضح را بیان نموده است. او در کتاب «درباره‌ی نفس»، اینگونه نفس را تعریف می‌نماید:

«کمال اول برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است، یعنی برای جسم آلی».^۱

۱-۱-۳- نفس از نظر ابن‌سینا

ابن‌سینا سخنان ارسطو در خصوص تعریف نفس را کافی نمی‌دانست و نفس را از دو حیث ارتباط با بدن و کمال آن و دیگری به صورت استقلالی مورد بررسی قرار داد. ابن‌سینا به پیروی از ارسطو نفس را چنین تعریف می‌کند:

نفس، کمال اول برای جسم طبیعی آلی می‌باشد.^۲

۱-۱-۴- نفس از نظر سهروردی

شیخ اشراق به دو تعریف از نفس اشاره نموده است که به شرح ذیل می‌باشد:

^۱ - ارسطو، درباره‌ی نفس، ترجمه و تحشیه‌ی علیمراد داودی، چاپ چهارم، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۷۸.

^۲ - ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدا...، الشفاء (الطبیعیات)، به تحقیق سعید زاید و جورج قنوازی، مکتبه آیه‌ا... المرعشی، قم، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲، ص ۱۰.

«نفس جوهری است نه جسم و نه درجسم، بلکه جسم را تدبیر می‌کند و معقولات را درک می‌نماید»^۱ و درجای دیگر، نفس را جوهری زنده دانسته که قائم به ذات خویش و نیز بری از محل و ماده می‌باشد.^۲

بنابراین او تعریفی که از نفس ارائه نموده، بیان ویژگی‌ای از آن می‌باشد نه تعریفی منطقی از نفس.

۱-۲- شکل‌گیری نفس و تعلق آن به بدن

به‌طور کلی مراحل تکوین جنین را می‌توان اینگونه بیان نمود که ابتدا از نطفه به علقه و از علقه به مضغه و از مضغه به عظام و پوشش گوشت بر روی استخوان و درنهایت تعلق نفس به بدن می‌باشد که اولین نفس که در بدن شکل می‌گیرد نفس نباتی و سپس نفس حیوانی می‌باشد که کمال این نفوس، نفس انسانی می‌باشد.

در میان حکما، ابن‌سینا در مورد نحوه‌ی تعلق نفس به بدن چنین می‌گوید که اولین عضوی که نفس به وسیله‌ی روح بخاری به آن تعلق می‌گیرد قلب می‌باشد و سپس نفس از نخستین عضوی که نفس به آن تعلق گرفته به اعضای دیگر بدن نیز تعلق می‌گیرد.^۳

^۱ - سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه‌ی آثار فارسی شیخ اشراق، تصحیح سیدحسین نصر، چاپ اول، انیستیتوی پژوهش‌های علمی در ایران، بی‌جا، ۱۳۴۸، ص ۲۱.

^۲ - همان، ص ۱۴۰.

^۳ - ابن‌سینا، الشفاء (الطبیعیات)، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۱-۳- قوای نفس

اکثر فیلسوفان معتقدند که انسان دارای نفس واحدی می‌باشد که درعین این بساطت، دارای قوای متعددی می‌باشد که این تعدد قوا با وحدت نفس ناسازگار نیست. بنابراین نفس با وحدتی که دارد شامل همه‌ی قوای مدرکه و محرکه می‌باشد.^۱

نفس دارای قوایی می‌باشد که هم انسان و غیرانسان هر دو دارند و در آنها مشترکند از جمله می‌توان به سه قوای نباتی (غذیه، نامیه، مولده) اشاره نمود که در گیاه و حیوان و انسان وجود دارد.^۲

همچنین حکمای پیشین معتقدند که حواس ظاهری شامل پنج قسم به نام‌های حس لامسه، ذائقه، شامه، سامعه و باصره می‌باشد و حواس باطنی را هم شامل پنج قسمت می‌دانستند که آنها عبارت هستند از حس مشترک، خیال، واهمه، حافظه و متصرفه.^۳

۱-۳-۱- قوای نفس از نگاه ارسطو

ارسطو معتقد است نفس نباتی فقط تغذیه و نمو دارد و نفس حیوانی علاوه بر اینها، دارای قوه‌ی حس می‌باشد که مدرک جزئیات است و حواس را به پنج قسم تقسیم می‌کند و به یک حس مشترک قائل است و می‌گوید که نتیجه‌ی حواس پنج‌گانه در آن ظاهر می‌شود و قوه‌ی حافظه هم محسوسات حواس را ضبط می‌نماید و نیز معتقد است حیوانات دارای دو قوه‌ی شهوت و غضب هستند و نفس انسانی علاوه بر قوای مزبور قوه‌ی ادراک کلیات و فکر و تعقل دارد.^۴

۱ - سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه، چاپ اول، نشر ناب، قم، ۱۴۲۲ هـ.ق، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲ - علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۸۷.

۳ - همان، ص ۲۹۰-۲۹۶.

۴ - فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، چاپ اول، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۸۱، ص ۵۲ و ۵۱.

همچنین ارسطو معتقد است که انسان دارای حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری یعنی بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و بساوی می‌باشد.^۱

۱-۳-۲- قوای نفس از دیدگاه مشائیان

مشائیان معتقدند که هر انسان یک نفس و مجموعه‌ای از قوا دارد. اگر آثار متعددی در انسان مشاهده می‌شود به خاطر این قوا و تعدد آنها می‌باشد. به عبارتی دیگر، از آنجا که آثار متعدد از انسان صادر می‌شود و هر اثر یک علت و مبدأ لازم دارد، این آثار نیز باید هر یک علتی داشته باشند. لذا نمی‌توان گفت که علت تمامی آنها نفس یا یکی از قوای آن است.

بنابراین باتوجه به آثار گوناگون، انسان باید دارای قوای مختلف باشد که این قوا مسخر نفس هستند، یعنی آنان برای قوای نفس مراتبی قایلند و در هر مرتبه، برای آنها قوایی را تشخیص دادند که هر یک افعال خاصی را انجام می‌دهد. مهم‌ترین مراتب نفس از نگاه مشائیان عبارتند از:

نفس نباتی، حیوانی و انسانی^۲

ابن‌سینا که نماینده‌ی حکمت مشاء می‌باشد بر این باور است که نفس انسانی بالاترین مراتب نفس است که تمامی قوای نفس نباتی و حیوانی را دربردارد.

^۱ - صلیبا و صانعی دره بیدی، فرهنگ فلسفی، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

^۲ - ابن‌سینا، الشفاء (الطبیعیات)، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ ابن‌سینا، حسین بن عبدا...، الاشارات و التنبيهات مع الشرح لنصیرالدین طوسی و الشرح لقطب‌الدین رازی، چاپ اول، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۰۶.

۱-۴-ویژگی های نفس

هریک از فلاسفه برای نفس، اوصاف و ویژگی‌هایی را قائل شده‌اند که در طول تاریخ آنها را مورد بررسی قرار داده‌اند و دلایلی را برای اثبات برخی از آن خصوصیات اقامه نموده‌اند. می‌توان به برخی از ویژگی‌های نفس مانند جوهریت، حدوث، وحدت، بقاء، تناسخ و عدم مزاج بودن آن اشاره نمود که ما در این عنوان، به تبیین بعضی از این ویژگی‌ها که از جانب حکما مطرح شده است می‌پردازیم.

۱-۴-۱- جوهریت نفس

این بحث را ابتدا با تعریفی از جوهر و عرض آغاز می‌نماییم. فیلسوفان لفظ جوهر را در چند معنی به کار برده‌اند، یکی موجود قائم به ذات، دیگر ذات پذیرای صفات پی‌درپی که متضاد با آن باشند و دیگر ماهیتی که وقتی که در موجودات خارجی یافت شود در موضوع نباشد و آخرین معنی این است که موجود بی‌نیاز از محلی که در آن فرود آید.^۱ اما عرض در اصطلاح فلاسفه به ماهیتی اطلاق می‌شود که اگر در خارج موجود شود، وجود او در موضوعی است بی‌نیاز از آن می‌باشد مانند سفیدی، سیاهی.^۲ همانطور که مشاهده نمودید عرض در مقابل جوهر است زیرا جوهر چیزی است که قائم به ذات است و به چیز دیگری محتاج نیست تا قائم به آن باشد در حالی که عرض چیزی است که محتاج به غیر است تا قائم به آن باشد.^۳

^۱ - صلیبا و صانعی دره بیدی، فرهنگ فلسفی، ص ۲۹۱.

^۲ - نیکزاد، عباس، معرفت نفس از دیدگاه حکیمان، چاپ اول، نشر آیت عشق، قم، ۱۳۸۲، ص ۴۱.

^۳ - صلیبا و صانعی دره بیدی، فرهنگ فلسفی، ص ۴۶۵.

در میان حکما، ارسطو معتقد است که جوهر، وجود حقیقی مستقلی می‌باشد که قائم به ذات است و عرض، وجود مستقلی ندارد و قائم به جوهر است و اعراض را نه قسم می‌داند که همراه با جوهر، مقولات ده‌گانه نامیده است.^۱

فلاسفه برای اثبات این موضوع که نفس غیر از این بدن جسمانی می‌باشد و جوهری مجرد است دلایلی را بیان نموده‌اند که به آنها اشاره می‌نماییم:

۱- زمانی هست که انسان از خودش غافل نیست و هنگامی که از خود غافل نیست و به ذات خود شعور دارد از اعضای ظاهری و باطنی بدن خود غافل است یا اصلاً آن عضو را نمی‌شناسد. همین شعور و آگاهی داشتن به ذات خود در ادراک خود کافی است. بدون آنکه ادراکی از بدن داشته باشیم. لذا نفس غیر از این بدن جسمانی می‌باشد.

۲- بدن، جسمی است مانند سایر اجسام دیگر و می‌تواند افعالی را مانند حرکت و ادراک انجام دهد که این افعال از آثار جسم به شمار نمی‌روند پس باید از موجود دیگری که غیر از جسم است این آثار پدید بیاید که همان نفس است.

۳- بدن انسان همواره در حال تغییر و تحول می‌باشد اما نفس از ابتدای عمر تا انتهای آن باقی است زیرا انسان از زمان کودکی اتفاقات زیادی را در خاطرش دارد که پس از سال‌ها در حافظه‌اش باقی می‌باشد در حالی که بدن او چندین بار مبدل شده است.^۲

^۱ - فروغی، سیر حکمت در اروپا، ص ۴۳؛ غفاری، سیدمحمد خالد، فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱، ۲۵۱.

^۲ - علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.